

جایگاه عدالت اجتماعی در اسلام

صادق گلستانی

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

چکیده

همهٔ ادیان الهی از عدالت و بسط آن در جامعه سخن گفته‌اند، اما هیچ‌کدام همانند دین مبین اسلام جوانب گوناگون آن و شیوهٔ اجرای آن را، چه در بیان و چه در عمل، بیان نکرده‌اند و مصادیق آن را به نمایش نگذاشته‌اند. آیات فراوانی از قرآن کریم و روایات بسیاری از معصومین علیهم‌السلام به موضوع عدالت و عدالت اجتماعی اختصاص یافته که خود نشان از اهمیتی دارد که شریعت مقدس اسلام، برای بسط و اجرای عدالت در جامعه قائل است. نوشتار حاضر، پس از معرفی جایگاه عدالت اجتماعی در اسلام، به شیوهٔ توسعه و تحقق آن در جامعه می‌پردازد و مصادیقی از آن را نیز نشان می‌دهد. کلید واژه‌ها: اسلام، عدالت، عدالت اجتماعی، نابرابری

مقدمه

عدالت از پرجاذبه‌ترین مفاهیم برای بشر بوده و در طول تاریخ، در کانون توجه متفکران قرار داشته است. اهمیت عدالت به حدی است که هیچ مکتب و اندیشه سیاسی - اجتماعی آن را نادیده نگرفته و حتی حکومت‌های خودکامه و حاکمان ظالم که در سیره سیاسی و اجتماعی‌شان هیچ‌گونه ارزشی برای عدالت، قائل نبوده، از هیچ‌گونه ستمی فروگذار نمی‌کردند، از عدالت اجتماعی سخن می‌گفتند و کوشش می‌کردند با این ویژگی در جامعه شناخته شوند. برخی همچون «رالز» عدالت را نخستین و برترین ارزش اجتماعی به شمار می‌آورند و معتقدند که وزن و منزلت آن همانند اهمیت و منزلت بحث حقیقت در معارف و دانش‌های بشری است؛ و هم چنان‌که صحت و اعتبار هر نظریه و قضیه معرفتی را با بحث حقیقت و مطابقت با آن می‌سنجیم،

اعتبار و درستی ساختار اجتماعی، به مطابقت و سازگاری آن با اصول عدالت بستگی دارد.^۱ به عنوان نمونه می‌گوید: عدالت اجتماعی بزرگ‌ترین آرمان نهادهای اجتماعی است؛ همان‌طور که «حقیقت» بزرگ‌ترین آرمانی است که تفکر می‌خواهد به آن دست یابد. هدفِ تفکر، دست‌یابی به حقیقت و هدف نهادهای اجتماعی، رسیدن به عدالت است. همان‌طور که نظریه هر چه هم جالب باشد، اگر با حقیقت وفق ندهد مردود است، قوانین و نهادهای اجتماعی نیز هر چه مرتب و کارآمد باشند، اگر با عدالت سازگار نباشند باید عوض شوند یا اصلاح گردند.^۲

این موضوع علاوه بر مشغول کردن ذهن اندیشمندان که با طرح مباحث تئوریک و نظری و با نوشتن مقالات و کتاب‌های فراوان به تبیین و تشریح آن پرداخته‌اند، دغدغه بزرگ مردم و مصلحان اجتماعی و فعالان سیاسی جوامع مختلف نیز بوده است، و تلاشهای بسیار و مبارزات طاقت‌فرسایی در جهت نیل به آن و تحقق جامعه عادلانه، انجام گرفته و در این راه خونهای زیادی ریخته شده و جانها فداگشته است.

اسلام که احکام خود را براساس فطرت انسانها بنا نهاده، به این نیاز فطری توجه ویژه‌ای نموده و در قرآن کریم و روایات معصومین - علیهم‌السلام - به ابعاد مختلف فردی، اجتماعی و اقتصادی آن اشاره شده است. در بحث عدالت اجتماعی با حساسیت خاص از زوایای گوناگون بدان نگرسته و با معرفی جایگاه آن و نشان دادن مصادیق و توسعه دادن گستره آن روش‌های تحقق عدالت در جامعه را معرفی و از این جهت خدمت بزرگی به بشریت نموده است. در این نوشتار دیدگاه اسلام را در باب عدالت اجتماعی در ابعاد ذکر شده بررسی می‌کنیم.

مفهوم عدالت

برای عدالت و بویژه عدالت اجتماعی، همانند بسیاری دیگر از مفاهیم حوزه علوم سیاسی - اجتماعی، به رغم کاربرد وسیع، تعریف واحدی ارائه نشده است. در عین حال تعریف این مفهوم، در روشن شدن مباحثی که حول آن مطرح می‌شود کمک فراوانی خواهد کرد؛ از این رو برخی از معانی و تعاریفی را که برای آن مطرح شده می‌آوریم، سپس معنای مورد نظر در این نوشتار را نیز بیان خواهیم نمود. برای واژه عدل و عدالت، فلاسفه و علمای حقوق تعاریف مختلفی مطرح کرده‌اند.

معنای لغوی عدالت

فیروزآبادی در قاموس، واژه عدل را چنین معنا می‌کند: عدل ضد جور است. عدل شامل چیزهایی می‌شود که در نظر عرف و نفوس مردم مستقیم باشد. راستی و درستی در نفوس که اگر به شخصی نسبت دهند یعنی او راست‌دین. میزان عدل یعنی سنجش درست.^۳

«خدوری» از نظر لغوی پنج معنا برای عدالت ذکر می‌کند:^۴

۱. راست کردن یا راست و درست قرار گرفتن و نشستن، اصلاح کردن یا ایجاد تغییر.

۲. گریختن یا منحرف شدن و یا برگشتن از یک مسیر غلط به مسیر صحیح دیگر.

۳. برابر، معادل، هم رتبه و همانند بودن یا برابر کردن.

۴. توازن یا تعادل ایجاد کردن یا موزون بودن.

۵. عدل به معنای مثال یا شبیه.

تعریف حضرت امیر از عدالت: «العدلُ یضع الامورَ مواضعها والجهودُ یخرجها من جهتها»^۵ عدالت هر چیزی را در جای خود می‌نهد در حالی که بخشش آن را از جای خود خارج می‌کند. متفکران اسلامی چند تعریف از عدالت ارائه داده‌اند:

۱. اعطاء کل ذی حق حقه (هر صاحب حقی را به حق خود رساندن).^۶

۲. توازن و هم‌سویی یک مجموعه و یا مساوات و همسانی در پرداخت حقوق و مشمول

قانون.^۷

۳. شهید مطهری در تعریف عدالت می‌گوید: «عدالت در مفهوم وسیعش، عبارت است از

دادن حق صاحبان استحقاق بدون هیچ تبعیض میان آنها، اگر حق هیچ صاحب حقی ادا نشود

برخلاف عدالت است، همچنان‌که اگر تبعیض شده و حق بعضی داده شود و حق بعضی دیگر، داده

نشود باز برخلاف عدالت است.»^۸

معنای عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی نیز همانند خود عدالت، تعریف واحدی ندارد و ما به برخی از آن اشاره

می‌کنیم.

۱. عدالت اجتماعی عبارت است از احترام به حقوق دیگران و رعایت مصالح عمومی و یا

شناخت حقوق طبیعی و قراردادی که جامعه برای تمام افراد قائل است؛ مانند تقسیم کار و دادن

مزد به کارگران، مطابق با کارایی آنان و افزودن خدمات و تأمین نیازهای اجتماعی‌ای که افراد

برای حفظ بقای خود و تسهیل در پیشرفت کار خود و رسیدن به سعادت خود، حق دارند آن‌ها را به دست آورند.^۹

۲. **عدالت اجتماعی** یعنی قدر و منزلت هر کسی را شناختن و به گونه‌ای مناسب با او رفتار کردن. هر جامعه‌ای که بتواند زمینه مساعدی را برای تحقق محیط مسالمت‌آمیز و صمیمی به وجود آورد که مردم آن، به اهداف انسانی و تأمین نیازهای زندگی، امنیت و بهداشت برسند و به حقوق از دست رفته خود، دست یابند و احترام و حیثیت انسانی آنها همراه با اعتلای فرهنگ و حسن رفتار و معاشرت با دیگران در پرتو قوانین پذیرفته شده آنها، تحقق یابد و در امنیت کامل، کسی به کسی آزاری نرساند، عدالت اجتماعی به خوبی تفسیر و به کار گرفته شده است.^{۱۰}

۳. **عدالت اجتماعی**؛ عبارت است از اینکه حق هر صاحب حقی را به او بدهند و هر کس به حق خودش که لایق و شایسته آن است برسد، نه ظلمی به او بشود و نه او به کسی ظلم کند.^{۱۱} به طور کلی آنچه از تعاریف ذکر شده درباره عدالت اجتماعی به دست می‌آید، این است که نظام اجتماعی باید به گونه‌ای باشد که اولاً هر کس به تناسب شایستگی خود از خیرات اجتماعی برخوردار شود و ثانیاً فرصت‌های اجتماعی به تناسب لیاقت و توانمندی‌های افراد، و بدون لحاظ روابط قومی و قبیله‌ای و نژادی و... به آنان تعلق گیرد و ثالثاً قوانین اجتماعی، بدون تبعیض برای همگان اعمال شود.

اهمیت عدالت اجتماعی در اسلام

با نگاهی کوتاه به آیات قرآن کریم و روایات نبوی و علوی - علیهم السلام - و نیز سیره سیاسی - اجتماعی اولیای الهی، بویژه هنگامی که فرصت دخالت در امور اجتماعی پیدا می‌کردند، اهمیت و جایگاه رفیع عدالت اجتماعی در اسلام روشن می‌شود. در اندیشه‌های اجتماعی اسلام کمتر مقوله‌ای را می‌توان یافت که به اندازه عدالت و نفی و لزوم مبارزه با ظلم مورد توجه و تأکید قرار گرفته باشد.

در برخی آیات، از تحقق عدالت اجتماعی، به عنوان یکی از اهداف ارسال انبیاء الهی یاد شده است:

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» (حدید / ۲۵)

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

آیه شریفه، با صراحت، تأمیریت انبیاء و رسالت آنان را برقراری عدل در میان بشر معرفی می‌کند و می‌فرماید: ما فرستادگان خود را با دلایل روشن فرستادیم و همراه آنها کتاب و دستور و نوشته فرستادیم با میزان؛ یعنی قوانین و مقررات عادلانه، برای اینکه همه افراد بشر به عدالت رفتار کنند و اصل عدالت در میان بشر، برقرار گردد؛ بنابراین مسأله برقراری عدالت آن هم با مقیاس بشریت هدف اصلی و عمومی همه انبیاء بوده است.^{۱۲} و پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله - خود را مأمور به اجرای عدالت می‌داند «امرت لا عدل بینکم». (شوری / ۱۵)

حضرت امیر -علیه السلام- نیز فلسفه پذیرش حکومت را اجرای عدالت معرفی می‌کند و می‌فرماید:

لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی

کفظة ظالم و لا سغب مظلوم لألتئبت حبلها علی غاربها و لسقیث آخرها بکاس اولها.^{۱۳}

اگر آن اجتماع عظیم نبود و اگر تمام شدن حجت و بسته شدن راه عذر بر من نبود و اگر پیمان خدا از دانشمندان نبود که در مقابل پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمکش ساکت ننشینند و دست روی دست نگذارند، همانا افسار خلافت را روی شانه‌اش می‌انداختم و مانند روز اول کنار می‌نشستم.

قرآن مجید مؤمنان را به پایبندی به عدالت -حتی اگر به زیان آنان و یا خویشاوندان آنان باشد- فرمان می‌دهد:

یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین

والاقربین... (نساء / ۱۳۵)

و از سوی دیگر دشمنی با گروه دیگر را مجوز زیر پانهادن عدالت نمی‌داند و در واقع رعایت عدالت نسبت به دشمنان را نیز لازم می‌داند: «و لا یجرمکم شأن قوم علی الا تعدلوا...» (مانده / ۸) و یا وقتی از قضاوت و داوری بین مردم سخن می‌گویند، رعایت عدالت را یادآور می‌شود: «و اذا حکمت بین الناس ان تحکوا بالعدل.» (نساء / ۵۸)

قرآن کریم ضرورت التزام به عدالت را در مسائل به ظاهر کوچک اجتماعی نیز یادآور شده است، به عنوان مثال هنگامی که درباره وصیت سخن می‌گویند، عدالت شاهدان بر این امر را مورد توجه قرار می‌دهد: اثنان ذوا عدل منکم. (مانده / ۱۰۶) و اساساً در هر مسأله کوچک اجتماعی که موضوع شهود مطرح می‌شود، با قید عدالت همراه است؛ مثل شهود بر طلاق،^{۱۴} شهود در محاکم قضایی^{۱۵} و شهود در معاملات و دین.^{۱۶} یا وقتی که مؤمنین را به اصلاح بین مردم در هنگام بروز

درگیری و اختلاف دعوت می‌کند، التزام به عدالت را در روند اصلاح مورد توجه قرار می‌دهد.^{۱۷} و زمانی که در مورد معاملات بحث می‌کند مردم را به التزام به عدالت و قسط فرمان می‌دهد. و اوفوا الکیل والمیزان بالقسط. (انعام / ۱۵۲؛ هود / ۸۵)

در برخی روایات، عدالت را مایه پایداری جامعه معرفی کرده است. در اندیشه اسلامی، از مهم‌ترین شروط تصدی مسئولیت اجتماعی، عدالت است که در رأس آن عدالت والی و حاکم اسلامی قرار دارد و اساساً حکومت حاکمی که این شرط مهم را نداشته باشد مشروعیت ندارد. در مباحث آینده در این مورد بیشتر سخن خواهیم گفت.

عدالت اجتماعی در محتوا و حقیقت جامعه اسلامی جای دارد و یکی از ارکان اسلامیت جامعه، تحقق آن است و به تعبیر مقام معظم رهبری، بدون تأمین عدالت اجتماعی، جامعه ما اسلامی نخواهد بود. اگر کسی تصور کند که ممکن است دین الهی و واقعی - نه فقط دین اسلام - تحقق پیدا کند ولی در آن عدالت اجتماعی به معنای صحیح و وسیع آن تحقق پیدا نکند باید بداند اشتباه کرده است، هدف پیامبران اقامه قسط بوده است.^{۱۸} هدف ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - در آخر الزمان هم همین عدل است و در همه این روایات و دعاها، مسأله آمدن امام زمان (عج) معلل به این شده که آن بزرگوار بیاید و در دنیا قسط و عدل بیاورد.^{۱۹}

غایت عدالت اجتماعی در اسلام

گرچه عدالت اجتماعی اهمیت والایی در اسلام دارد، اما مطلوب بالذات نیست؛ بلکه مقدمه‌ای برای رسیدن به هدفی والاتر است. هدف اسلام از تحقق عدالت اجتماعی را باید در هدف آفرینش انسان جستجو کرد که همان عبادت و بندگی و رسیدن به مقام قرب الهی است. گرچه طبق بیان قرآن کریم در آیه ۲۵ سوره حدید، هدف عمومی همه پیام‌آوران الهی در طول تاریخ، همانا قسط و عدل شمرده شده؛ لیکن رعایت حقوق فرد و جامعه و تأمین مظاهر تمدن فرع نورانی شدن افراد آن جامعه خواهد بود؛ زیرا خلیفه الله - که انسان نورانی است - حقا حقوق دیگران را رعایت می‌کند؛ پس آنچه در این آیه به عنوان هدف حکومت رهبران الهی یاد شد، یک هدف متوسط است، نه یک هدف نهایی.^{۲۰}

با تحقق عدالت اجتماعی و حاکمیت روابط عادلانه بر زندگی اجتماعی انسان، بستر مناسب برای شکوفایی استعداد های انسان و انجام اعمال عبادی و رشد معنوی انسان فراهم می‌شود و به تعبیر شهید مطهری عدالت در اعمال و اخلاق مردم و حتی در افکار و عقاید مردم تأثیر

دارد.^{۲۱} در جامعه‌ای که عدالت نباشد و ساختار اجتماعی بر پایه ظلم و تبعیض استوار شده باشد، زمینه رشد و نفوذ ظالمان و گردن‌کشان فراهم می‌شود. اینان بزرگ‌ترین مانع رشد معنویت جامعه انسانی هستند و قرآن کریم از آنها به عنوان سد کنندگان راه خدا یاد می‌کند «الذین يستحبون الحياة الدنيا و یصدون عن سبیل الله...» (ابراہیم ۳/۳) همان‌ها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و (مردم را) از راه خدا باز می‌دارند. و از سوی دیگر بی‌عدالتی‌های اجتماعی، باعث به وجود آمدن محرومیتها، حسادتها، کینه‌ها، عداوتها و بدخواهی‌ها می‌شود که در سقوط معنوی فرد و جامعه، نقش بزرگی را ایفا می‌کنند.^{۲۲}

مقایسه بین غایت عدالت در تفکر اسلامی و غرب

با مقایسه‌ای اجمالی بین هدف اسلام از اجرای عدالت اجتماعی و هدف برخی متفکران مغرب زمین، از این موضوع عظمت پیام و حیاتی بیشتر روشن می‌شود. نگاه برخی متفکران غرب، به مقوله عدالت، منفعت‌طلبانه است. به عنوان نمونه برتراند راسل، از اجرای عدالت در جامعه دفاع می‌کند، ولی نه به قصد رسیدن به یک هدف متعالی و انسانی، بلکه برای کسب منافع مادی. او می‌گوید: انسان به حسب طبیعت خودش منفعت‌پرست آفریده شده و در نهاد او عدالت‌خواهی وجود ندارد، پس چه باید کرد تا عدالت برقرار شود؟ برای این کار باید عقل بشر را تقویت کنیم تا به این مطلب برسد که منفعت فرد در این است که عدالت در جمع برقرار شود. اگر عدالت در جمع نباشد، منفعت فرد هم تأمین نمی‌شود. در این دیدگاه، خود عدالت هیچ‌گونه ارزش و اعتباری ندارد و تنها وسیله رسیدن انسان به کامجویی‌های مادی است و این بینش به زورمندانی که هیچ بیمی از ضعف ندارند حق می‌دهد که هر چه می‌خواهند، ظلم کنند.^{۲۳}

اما در نگاه اسلام، عدالت اجتماعی برای رسیدن انسان به اهداف انسانی و الهی به عنوان یک امر مقدس، مطرح شده است؛ از این رو هرگز نباید در حاشیه هدف‌های دیگر در جامعه قرار گیرد. در اندیشه اسلامی، نه تنها عدالت اجتماعی وسیله دستیابی به منافع مادی نیست؛ بلکه حتی در صورتی که به ضرر منافع فرد باشد نیز محترم شمرده می‌شود:

«یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و تؤ علی انفسکم او الوالدین

والاقربین...» (نساء / ۱۳۵)

ای کسانی که ایمان آوردید کاملاً قیام به عدالت کنید. برای خدا شهادت دهید، اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما، یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد....

این آیه یک اصل و یک قانون کلی درباره اجرای عدالت در همه موارد بدون استثنا ذکر می‌کند و به تمام افراد با ایمان فرمان می‌دهد قیام به عدالت کنند.^{۲۴}

مشکل دنیای به اصطلاح مدرن امروز به جهت همین نگاه منفعت‌طلبانه به عدالت است. از همین رو شاهد گسترش روابط غیر عادلانه، در داخل کشورها و نیز در سطح روابط بین‌الملل هستیم و کشورهای قدرتمند به رغم شعارهای عدالت‌خواهانه و رفع تبعیضانه‌ای که سر می‌دهند، بدترین ظلم‌ها و تبعیض‌ها را علیه کشورهای ضعیف اعمال می‌کنند؛ زیرا وقتی عدالت فقط برای رسیدن به هدف مادی مطلوب باشد، کشورهای قوی نیازی به التزام به عدالت نمی‌بینند تا بخواهند به لوازم آن پایبند باشند. امروزه گرچه به آزادی بیش از موضوعات دیگر ارزش می‌نهند ولی به دلیل فقدان عدالت به آزادی نیز نمی‌رسند؛ چون مفهوم آزادی در ذیل مفهوم عدالت قابل طرح است. به عبارت دقیق‌تر، آزادی در ذیل و در ضمن عدالت است. وقتی که ما از عدالت سیاسی سخن می‌گوییم، مقصود ما این است که همگان حق یکسان در تعیین سرنوشت خود داشته باشند. این حق یکسان، فرصتی یکسان می‌خواهد، ذهنیت برابری می‌خواهد. آنچه در دنیای الیگارشیک امروز شاهد هستیم آزادی منهای عدالت است. از این رو آزادی فقط برای قشر خاصی وجود دارد.^{۲۵}

اسلام و اصل انسانی بودن عدالت

عدالت اجتماعی اسلام بر مبنای اصول انسانی استوار است؛ یعنی همه افراد را انسان می‌داند؛ به همین جهت ظلم و بی‌عدالتی را نسبت به هیچ‌کس - حتی کافر - نمی‌پذیرد. اسلام تمام افراد بشر را، از هر گروه و مذهبی که باشند به دیده انسانی می‌نگرد و همه افراد را از یک ریشه می‌داند، از طرف دیگر سجایای اخلاقی و احساسات نیکوی انسانی را برای هر فرد ضروری و آراستگی انسان را بدین ملکات و عواطف که نشان دهنده جنبه‌های انسانی است، لازمه اسلام حقیقی و از تعالیم قرآن می‌شمارد.^{۲۶} از این رو در حکومت اسلامی حقوق کسانی که اسلام را نپذیرفتند و به عنوان اقلیت‌های مذهبی شناخته می‌شوند کاملاً رعایت می‌شود.

امام خمینی - اعلی‌الله مقامه - می‌فرماید: رفتار اسلام با اقلیت‌ها، انسانی و عادلانه است و همه اقلیت‌ها مطمئن باشند که اسلام با اقلیت‌ها همیشه به‌طور انسانی و عادلانه رفتار کرده است و اینها هم جزیی از ملت ما هستند.^{۲۷} همه مردم مساوی هستند، اقلیت‌های مذهبی حقوقشان رعایت می‌شود، اسلام برای آنها احترام قائل است. در قانون هم همه اقشار حقوقشان ملاحظه

شده است و اقلیت های مذهبی، نسوان و دیگر اقشار، حقوقشان ملاحظه شده و هیچ فرقی مابین گروه و گروهی در اسلام نیست.^{۲۸}

حضرت امیر - علیه السلام - هنگامی که شنید خلخال از پای یک زن مسیحی در آوردند جمله بلندی فرمود که نگاه انسانی عدالت اسلامی را نشان می دهد.

و لقد بلغنی ان الرجل منهم کان یدخل علی المرتة المسلمة والاخری معاہدة فینزع حجلها و قلبها و قلاتها و رعنها ما تمتنع منه الا بالاسترجاع والاسترحام... فُلُوْا اَنَّ امْرءَ مسلماً ماتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا اَسْفًا مَا كَانَ بِهٖ مُلُومًا بَلْ كَانَ بِهٖ عِنْدِي جَدِیرًا...^{۲۹}

به من خبر رسید که مردی از لشکر شام به خانه زنی مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بوده وارد شده و خلخال و دست بند و گردن بند و گوشواره های آنها را به غارت برده، در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشته اند... اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار است.

از آن جا که عدالت اجتماعی اسلام یک اصل انسانی است، بدین جهت ظلم را نسبت به همه انسانها مردود می شمارد. حضرت امیر - علیه السلام - هنگامی که فرمانده فداکارش، مالک اشتر - اعلی الله مقامه - را به حکومت مصر می گمارد در پیامی به او این حقیقت را یاد آور می شود و می فرماید:

و لا تكونن علیهم سبعا ضاریا تفتنم اکلهم فانهم صنفان اما اخ لك فی الدین او نظیر لك فی الخلق...^{۳۰}

هرگز مانند حیوان شکاری نباش که خوردن آنان را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش.

قرآن کریم نیز عدالت را نسبت به انسانهای کافر لازم می شمارد و می فرماید: «برای خدا قیام کنید و از روی عدالت شهادت بدهید. دشمنی با مردم و ادار نکنند شما را، به اینکه عدالت نکنید.»

این، خطاب به مسلمین است، و قوم دشمن همان کفار جاهلیت هستند که بت پرست بودند، همانها که علاوه بر اینکه بدترین خصلت را که بت پرستی است داشتند، دشمن خونین مسلمین نیز بودند. در عین حال قرآن می گوید نسبت به آنها هم نباید بی عدالتی کرد، چون عدالت یک اصل است، نه تنها اصل انسانی بلکه اصل جهانی. یعنی انسان حق پرست نمی تواند ظالم باشد.

ظلم منفی است ولو در مورد دشمنی که کافر باشد.^{۳۱}

حکومت اسلامی و عدالت اجتماعی

چنان‌که آمد، یکی از اهداف بعثت انبیاء برقراری عدالت در جامعه انسانی بوده است و البته نه به عنوان هدف نهایی بلکه به عنوان مقدمه‌ای برای رسیدن به قرب الهی. بدون تردید رسیدن به این موضوع مهم اجتماعی، نیاز به برخی پیش‌نیازها دارد و وجود حکومت، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آن پیش‌نیازها است. در اسلام به حکومت، تنها به عنوان پیش‌نیاز و مقدمه تحقق عدالت نگاه می‌شود؛ به عبارت دیگر، حکومت در اندیشه اسلامی نقش ابزاری برای تحقق عدالت اجتماعی دارد. برخلاف دیدگاه ماکیاوولی که با اصالت دادن به قدرت، به عدالت به عنوان ابزاری برای رسیدن به قدرت نگاه می‌شود.^{۳۲}

امام خمینی -رحمة الله علیه- در باره ابزاری بودن حکومت می‌فرماید:

نفس حاکم شدن و فرمانروایی، وسیله‌ای بیش نیست. تصدی حکومت، به دست آوردن یک وسیله‌ای است. هرگاه حکومت و فرماندهی، وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می‌کند و متصدی آن، صاحب ارجمندی و ارزش می‌شود.^{۳۳}

علی -علیه السلام- مانند هر مرد الهی و رجل ربانی دیگر، حکومت و زعامت را به عنوان مقام دنیوی که اشباع‌کننده حس جاه‌طلبی بشر است و به عنوان هدف و ایده‌آل زندگی، سخت تحقیر می‌کند و آن را پیشیزی نمی‌شمارد، آن را مانند سایر مظاهر مادی دنیا، از استخوان خوکی که در دست انسان خوره‌داری باشد، بی‌مقدارتر می‌شمارد. اما همین حکومت و زعامت را در مسیر اصلی و واقعیتش، یعنی به عنوان وسیله‌ای برای اجرای عدالت و احقاق حق و خدمت به اجتماع فوق‌العاده مقدس می‌شمارد و موانع دست یافتن حریف و رقیب فرصت‌طلب و استفاده‌جو می‌گردد، از شمشیر زدن برای حفظ و نگهداری‌اش از دستبرد چپاولگران دریغ نمی‌ورزد.^{۳۴}

ابن عباس می‌گوید: در سرزمین «ذی قار» خدمت امام علی (ع) -علیه السلام- رفتم که داشت کفش خودش را پینه می‌زد. تا مرا دید، فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم: بهایی ندارد. فرمود: به خدا سوگند همین کفش بی‌ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر اینکه حقی را با آن به پا دارم یا باطلی را دفع نمایم.^{۳۵}

از اینجا تفاوت بنیادین دیدگاه اسلام با نگاه بسیاری از اندیشمندان مغرب زمین -که خود را داعیه‌داران تمدن جدید می‌دانند- آشکار می‌گردد. اکثر فیلسوفان اروپا، عدالت را اختراع مردم

زبون می‌دانند و معتقدند که مردم زبون و ضعیف، وقتی که در مقابل اقویا قرار گرفتند، چون زور نداشتند که با اقویا مبارزه کنند، آمدند کلمه عدالت را اختراع کردند که عدالت خوب است.^{۳۶} ولی اسلام نه تنها آن را ساخته دست انسان‌های ضعیف نمی‌داند؛ بلکه به صاحبان قدرت دستور می‌دهد به عدالت و اجرای آن، در جامعه ملتزم باشند. از این رو سیره پیشوایان معصوم - هنگامی که در رأس قدرت بودند - برقراری عدالت اجتماعی بوده است.

بالاترین مصلحت اجتماعی

در حکومت اسلامی، هیچ مصلحتی بالاتر از تحقق عدالت اجتماعی نیست و به هیچ بهانه‌ای نباید در حاشیه قرار گرفته و یا دیگر برنامه‌های اجتماعی، بر آن مقدم شمرده شود؛ حتی برای استحکام پایه‌های حکومت اسلامی نیز نمی‌شود آن را نادیده گرفت. با بررسی سیره سیاسی - اجتماعی امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که آئینه تمام‌نمای حکومت اسلامی است - برتری عدالت اجتماعی نسبت به سایر مقولات اجتماعی روشن می‌شود. برای تبیین این مسأله، نگاهی گذرا به برخی حوادث تاریخی صدر اسلام ضروری می‌باشد. سیره سیاسی پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - بر محور حق و عدل بوده است. اما بعد از رحلت آن حضرت و به وجود آمدن حادثه تلخ سقیفه - که به کنار زده شدن امیر المؤمنین علی علیه السلام از خلافت مسلمین انجامید - به مرور زمان، سیره عدالت محور آن حضرت به فراموشی سپرده شده و دیگر بار شاخه‌های سنت جاهلی؛ مثل قومیت و عشیره، ملاک برخورداری از امتیازات اجتماعی قرار گرفت.

آیت‌الله سبحانی در این مورد می‌نویسد: «یکی از افتخارات اسلام - که هم‌اکنون نیز موجب جذب مردمان محروم و ستمدیده جهان به سوی اسلام است - همان محکوم کردن هر نوع تبعیض نژادی است و شعار نافذ آن این است که گرامی‌ترین شما پرهیزکارترین شما است. در زمان پیامبر - صلی الله علیه و آله - سپاهیان و کارمندان دولت حقوق و مقرری خاصی نداشتند و هزینه زندگی از غنایم جنگی تأمین می‌شد. و در تقسیم غنایم، سواقی افراد در اسلام و نژاد آنان یا خویشاوندیشان با پیامبر - صلی الله علیه و آله - رعایت نمی‌شد. ولی این وضعیت، در زمان خلیفه دوم دگرگون گشت. او در تعیین پایه حقوق به جای اینکه تقوی و آگاهی‌های نظامی و سیاسی و سواقی خدمت را ملاک عمل قرار دهد یا لااقل چیزی جز اسلام ملاک عمل نباشد، نژاد و نسب، ملاک عمل قرار گرفت.^{۳۷} روند ناعادلانه و تبعیض‌آمیزی که در زمان خلیفه دوم

پایه‌گذاری شد، در دوران زمامداری عثمان با شدت بیشتری ادامه یافت. ایشان علاقه خاصی نسبت به بنی‌امیه داشت و تعصب فامیلی در او به حد اعلا رسیده بود. در جهت تأمین درخواستهای بستگان او راجع به تشکیل یک حکومت اموی، عقل و خرد و مصالح و مفاسد مسلمانان و قوانین و مقررات اسلامی هیچ ملاک و معیار عثمان نبود.^{۳۸}

او برای اولین بار در دنیای اسلام، یک رژیم مبتنی بر اشرافیت برقرار کرد که برخلاف اصول اسلامی و حتی برخلاف سیره خلفای قبل از خودش بود، عثمان اولاً نظام به اصطلاح اقطاعی را رایج کرد؛ یعنی قسمت‌هایی از اموال عمومی را به کسانی که یا از خویشاوندانش بودند و یا از دوستان و طرفدارانش، بخشید، دیگر اینکه از بیت‌المال بخششهای فوق‌العاده بزرگی انجام داد. به این ترتیب در عرض ده دوازده سال، ثروتمندانی در جهان اسلام پیدا شد که تا آن زمان نظیرشان دیده نشده بود. از نظر سیاسی هم، پستها و مقامات در میان همان اقلیت تقسیم می‌شد و می‌چرخید.^{۳۹}

در نتیجه این تبعیض‌ها، فاصله طبقاتی شکل گرفت و برخی اصحاب با استفاده از روابط ناعادلانه حاکم بر جامعه به ثروت‌های زیادی دست یافتند.

در چنین شرایطی که ساختار اجتماعی، بر پایه تبعیض و بی‌عدالتی شکل گرفته بود و عدالت اجتماعی جایگاهی نداشت حضرت امیر - علیه السلام - بر مسند حکومت قرار گرفت و رهبری سیاسی - اجتماعی امت اسلامی را عهده‌دار شد.

آن حضرت با رویکردی کاملاً متفاوت با سیره خلیفه‌های پیشین، سیاست عدالت محور اسلام را در پیش گرفت و در این روند هیچ نوع مصلحت‌اندیشی را بر نمی‌تافت. در اولین روزهای تصدی حکومت و در حالی که هنوز اقتدار سیاسی پیدا نکرده بود، با ایراد خطبه‌ای مهم، این سیاست را به مردم معرفی نمود و چنین فرمود: «مردم! من شما را به راه روشن پیامبر - صلی الله علی و آله - وادار می‌سازم و اوامر خویش را در میان جامعه جاری می‌کنم... ای مردم! هرگاه من این گروه را که در دنیا فرو رفته‌اند و صاحبان آب و ملک و مرکبهای رهوار و غلامان و کنیزان زیبا شده‌اند، از این فرورفتگی بازدارم و به حقوق شرعی خویش آشنا سازم، بر من انتقاد نکنند و نگویند که فرزند ابوطالب ما را از حقوق خود محروم ساخت. آن کس که می‌اندیشد که به سبب مصاحبتش با پیامبر - صلی الله علیه و آله - بر دیگران برتری دارد باید بداند که ملاک برتری چیز دیگر است. برتری از آن کسی است که ندای خدا و پیامبر - صلی الله علیه و آله - را پاسخ بگوید و آیین اسلام را بپذیرد، در این صورت همه افراد، از نظر حقوق، با

دیگران برابر خواهند بود. همه شما بندگان خدا هستید و مال، مال خدا است و میان شما بالسویه تقسیم می شود. کسی بر کسی برتری ندارد، فردا بیت المال بین شما تقسیم می شود و عرب و عجم در آن یکسان هستند.»^{۴۰}

آن حضرت نه تنها پیام عدالت خواه اسلام را درباره سیاست های آینده خود، به گوش مردم رساند؛ بلکه با عطف این قانون عادلانه اسلامی به گذشته، تصمیم گرفت ظلم هایی را که قبل از ایشان در جامعه اسلامی روا داشته شده بود جبران نماید:

«والله لو تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته»

به خدا سوگند بیت المال را هر کجا بیابم به صاحبان اصلی آن باز می گردانم گرچه با آن ازدواج کرده یا کنیزانی خریده باشند.^{۴۱}

عدالت علوی خوشایند افرادی چون طلحه و زبیر نبود از این رو آنان به پیمان شکنی و دشمنی با امام - علیه السلام - پرداختند. کناره گیری و مخالفت خواص ضربه سنگینی بر پیکر نظام سیاسی علوی وارد آورد؛ زیرا که در آن روزگاران سران اصحاب پیامبر - صلی الله علیه وآله - اعم از مهاجرین و انصار، نفوذ بسیاری در میان مسلمانان داشتند و اساساً می توان گفت مواضع سیاسی و اجتماعی آنان سرنوشت بسیاری مسائل و مشکلات نظام اسلامی را رقم می زد. اگر سران اصحاب با خلیفه بیعت می کردند به دنبال آن سایر مسلمانان به او رأی مثبت داده و آن فرد مقبولیت اجتماعی پیدا می کرد؛ همان طور که با رأی سعد وقاص و عبدالرحمن عوف و خود عثمان، عثمان به خلافت رسید.^{۴۲}

اتخاذ چنین سیاست و اعلام آن، در درون جامعه ای که صاحب نفوذان آن، به تبعیض و بی عدالتی خو گرفته و از این طریق به موقعیت های اجتماعی دست یافته بودند و به طور طبیعی، چنین رویکردی را نمی پذیرفتند، آن هم در شرایطی که پایه های حکومت آن حضرت مستحکم نشده بود، نشانگر بدیل ناپذیری عدالت اجتماعی است. به دیگر تعبیر، این شیوه علوی، بیانگر آن است که در اسلام، عدالت اجتماعی بزرگ ترین و بالاترین مصلحت است؛ به گونه ای که حتی برای دفاع از اصل حکومت اسلامی و تثبیت جایگاه اجتماعی آن نیز نمی شود عدالت اجتماعی را کنار گذاشت. شهید مطهری در این رابطه می گوید: عدالت به صورت یک فلسفه اجتماعی، مورد توجه مولای متقیان بوده و آن را ناموس اسلامی تلقی می کرده و از هر چیزی بالاتر می دانسته است و سیاستش بر مبنای این اصل تأسیس شده بود. ممکن نبود به خاطر هیچ منظور و هدفی، کوچکترین انحراف و انعطافی از آن پیدا کند و همین امر یگانه چیزی، بله یگانه چیزی بود که مشکلاتی زیاد برایش فراهم کرد.^{۴۳}

هنگامی که عده‌ای از مردم به حضرت امیر علیه‌السلام پیشنهاد دادند که همچون معاویه که با هدایا و پولهای فراوان به جذب مردم به سوی خود می‌پردازد - شما نیز از طریق پرداخت بیت‌المال به اشراف و بزرگان قریش و امتناع از تقسیم مساوی بیت‌المال، موجب گرایش آنان شوید، پاسخی دادند که عمق نگاه آن حضرت، بلکه استراتژی اسلام را نسبت به مقوله عدالت اجتماعی نشان می‌دهد.

اتأمرونی أن أطلبَ النصْرَ بِالْجُورِ فِیْمَنْ و لیت علیه، واللّه لا اطور به سمر سمر و ما ام نجم فی السماء لو كان المال لی لسویت بینهم فکیف و انما المال مال اللّٰه و ان اعطاء المال فی غیر حقه تپذیر و اسراف...

آیا به من دستور می‌دهید، برای پیروزی خود، از جور و ستم درباره امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم استفاده کنم؟ به خدا قسم تا عمر دارم و شب و روز برقرار است و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد، اگر این اموال از خودم بود، به گونه‌ای مساوی در میان مردم تقسیم می‌کردم تا چه رسد که جزو اموال خدا است!^{۴۴}

این در حالی است که منطبق حاکم بر بسیاری از حکومت‌ها - گذشته و حال - همان منطق ماکیاوولی است که معتقد بود در جنگ قدرت، تنها چیزی که مهم است هوش لازم برای حسابگری و تصمیم‌گیری و زیرکی و چالاکی در استفاده از فرصت‌ها است. او می‌گوید شهریار باید برای حفظ و گسترش قدرت خود از هیچ چیز - حتی قتل و خیانت - ابا نورزد، او باید خشونت و نرمش و زورگویی و حیله‌گری را با هم داشته باشد.^{۴۵}

بنابراین اگر تثبیت اصل حکومت اسلامی - که خود مصلحت بزرگ اجتماعی است - نمی‌تواند بهانه نادیده گرفتن عدالت اجتماعی شود، دیگر هیچ اولویت اجتماعی در برابر این موضوع باقی نمی‌ماند که صلاحیت تقدم بر آن را داشته باشد؛ از این رو - در اندیشه اسلامی - سیاست‌های توسعه‌ای باید به منظور تحقق عدالت اجتماعی و در خدمت آن باشد و هرگز رشد و توسعه اقتصادی یا سیاسی جامعه نمی‌تواند مجوزی برای نادیده گرفتن این ارزش اجتماعی شود و هرگونه برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری اجتماعی، باید با عدالت اجتماعی همراه باشد؛ زیرا فلسفه حکومت اسلامی، عدالت است؛ به تعبیر مقام رهبری، برخی این طور تصور می‌کردند که می‌بایستی یک دوره‌ای را صرف رشد و توسعه بکنیم و وقتی که به آن نقطه مطلوب رسیدیم به تأمین عدالت اجتماعی می‌پردازیم. این فکر اسلامی نیست، عدالت هدف است و رشد و توسعه، مقدمه عدالت می‌باشد.^{۴۶} اگر جامعه‌ای فرض شود که از همه جهات دارای عوامل تمدن اصیل

باشد؛ مانند نواع و متفکران کامل، فرهنگ قابل بهره‌برداری، ثروت مادی کلان، وضع جغرافیایی عالی، با این حال عدالت در آن جامعه حکمفرما نباشد، عوامل مزبور مانند هسته‌های بسیار با ارزشی که در زیر خاک بماند و بیوسد و یا در مجرای باد و جایگاه سقوط سنگ و کلوخ قرار بگیرد و از بین برود، مستهلک خواهد گشت و چه بسا موجبات زیان‌ها و بدبختی‌های بیشتری را فراهم خواهد آورد.^{۴۷}

گستره و مصادیق عدالت اجتماعی

اسلام علاوه بر بیان کلی عدالت اجتماعی و رفع ظلم و تلاش برای دستیابی بدون تبعیض همگان به خیرات اجتماعی، موضوعات خاصی را مورد توجه ویژه قرار داده است و ضمن تعیین حقوق خاص برای برخی از گروه‌های اجتماعی، اجرای عدالت در حق آنان را مورد تأکید قرار داده و حتی به مصادیقی نیز اشاره کرده است در این قسمت برخی از آنها را بررسی می‌کنیم.

۱. عدالت کارگزاران در حکومت اسلامی

در نظام اجتماعی، وجود قوانین درست و عادلانه برای ایجاد عدالت اجتماعی کافی نیست بلکه شرط مهم و اساسی برای تحقق آن، عدالت مجریان و کارگزاران جامعه است؛ به عبارت دیگر هر قدر قوانینی که تنظیم‌کننده روابط و مناسبات اجتماعی است، عادلانه باشد و کارگزاران و حاکمان جامعه از توانایی و تخصص بالایی در اداره امور اجتماعی برخوردار باشند، اما به صفت انسانی عدالت متصف نباشند، در اجرای آن ناکام خواهند ماند. آنچه از بی‌عدالتی در جوامع گذشته، در کتب تاریخی شنیده‌ایم و نیز ساختار ظالمانه‌ای که در جهان مدرن کنونی - چه در عرصه روابط بین‌الملل و چه در درون جوامع مختلف - شاهد هستیم، نتیجه فقدان همین موضوع ذکر شده است. امروزه به خاطر پیشرفت علوم و به وجود آمدن رشته‌های تخصصی و به کارگیری روش‌های علمی، هم توان تشخیص نیازهای اجتماعی بشر بالا رفته است و هم کمابیش قوانین متناسب با رفع این نیازها وضع می‌شود. با وجود این، بدترین شکل ظلم و بی‌عدالتی را در دوران معاصر شاهد هستیم و نابرابری‌های اجتماعی و روابط ناعادلانه، به شکل‌های گوناگون و در عرصه‌های مختلف وجود دارد. و این تنها به این دلیل است که مجریان آن قوانین، از عدالت بی‌بهره هستند. چنین کسانی اگر از صفت عدالت به دور باشند زمینه برهم زدن روابط عادلانه را بیش از دیگران دارند و نه تنها از اجرای قوانین عادلانه سر باز می‌زنند؛

بلکه از همان قوانین، برای منافع شخصی و گروهی خود استفاده می‌کنند. بنابراین، مشکل بی‌عدالتی در جوامع مختلف، ندانستن معنا و یا پی‌نبردن به اهمیت عدالت اجتماعی نیست، بلکه در عدم پایبندی به آن، در مقام عمل است؛ به تعبیر شهید مطهری، هیچ کس نیست که اخلاق را نشناسد و یا نداند که عدالت تاچه اندازه ضرورت دارد، مشکل کار در مرحله اجرا است. آن وقتی که انسان می‌خواهد یک اصل اخلاقی را رعایت کند، می‌بیند منافعتش در یک طرف قرار گرفته و اخلاق در طرف دیگر، اینجا است که می‌بینیم بشری که دم از اخلاق و عدالت می‌زند، پای عمل که می‌رسد ضد اخلاق و ضد عدالت عمل می‌کند.^{۴۸}

اسلام با توجه به خلأ ذکر شده، بهترین مکانیسم را برای تحقق عدالت اجتماعی و اجرای درست قوانین اجتماعی وضع نموده است و آن، شرط عدالت برای تصدی موقعیت‌های اجتماعی است. البته دارا بودن این صفت برای برخی مشاغل، به عنوان اولویت مطرح است و برای برخی سمت‌ها لازم شمرده شده؛ به گونه‌ای که مشروعیت تصدی آن مقام، به داشتن همین ویژگی است؛ به عنوان نمونه عدالت برای حاکم اسلامی، قاضی، امام جمعه و جماعت ...

عدالت حاکم اسلامی از اهمیت بسیاری برخوردار است و دارای ویژگی‌هایی است که آن را از دیگر مواردی که این شرط در آنها لحاظ شده متفاوت می‌کند. آیت‌الله جوادی در توضیح شرط عدالت برای حاکم اسلام می‌گوید: فقیه جامع شرایط کسی است که علاوه بر جناح نظری، در جناح عملی نیز به مقدار ممکن کامل باشد؛ یعنی علاوه بر اینکه لازم است علم دین را درست بفهمد، باید آن علم را در خودش و محدوده حیاتش و در جامعه اسلامی به درستی اجرا نماید. لازم است همه وظایف دینی خود را انجام دهد و آنچه از دین باید، به مردم ابلاغ نماید و چیزی را کتمان نکند. فقیه عادل، باید به میل و هوس کاری نکند، مطیع هوای نفس نگردد و گناهی از او سر نزنند، نه واجبی را ترک کند و نه حرامی را مرتکب شود.^{۴۹}

در یک جمع‌بندی کوتاه می‌توان چنین گفت که اگر حاکمان و زمامداران جامعه عادل باشند و در اداره کشور براساس حق و عدل رفتار نمایند و از منطق و قانون تبعیت نمایند؛ و اگر قضاات در امر داوری و در برخورد با متخلفان عدالت ورزند و بدون تبعیض عمل نمایند؛ و متصدیان امر فرهنگ و اندیشه یعنی ائمه جمعه و جماعت در بیان و نشر معارف دینی صادقانه رفتار کنند و خود به گفته‌های خویش عمل نمایند.

در چنین جامعه‌ای، به لحاظ فرهنگی، زمینه پذیرش قوانین و نکوهش تجاوز به حقوق دیگران فراهم می‌شود و متخلفان و کجروان اجتماعی، از ترس عدالت به قانون تن داده و به

حقوق دیگران احترام می‌گذارند و مجریان شایسته، براساس لیاقت و کاردانی و لیاقت و بدون در نظر گرفتن روابط شخصی و گروهی انتخاب شده و در مسند قدرت قرار می‌گیرند و در نتیجه امکان تحقق عدالت اجتماعی فراهم می‌گردد.

۲. عدالت در حقوق یتیمان

از جمله آسیب‌پذیرترین گروه‌های اجتماعی، یتیمان هستند. آنان به دلیل از دست دادن بزرگترین حامی اجتماعی و اقتصادی، یعنی پدر، از کمترین قدرت در عرصه اجتماع برخوردارند؛ به همین جهت در معرض آسیب‌پذیری بیشتری قرار دارند و گاهی حقوق آنان در جوامع مختلف مورد تعدی دیگران قرار می‌گیرد. در جامعه‌ای که اسلام در آنجا ظهور کرد و گسترش یافت تعدی به این دسته از مردم به شکل فجیع و رقت‌باری وجود داشت. در آن جامعه، نه تنها شأن و منزلتی برای این قشر ضعیف قائل نبودند؛ بلکه با روش‌های مختلف، حقوق آنها را تضییع می‌کردند و بدترین نوع بی‌عدالتی و ظلم را علیه آنان اعمال می‌کردند.

در جاهلیت عرب بر اثر جنگ و خونریزی فراوان، افراد زیادی پدران خود را از دست می‌دادند، بزرگان و اقویای عرب، دختران پدر مرده را با هر چه که داشتند می‌گرفتند و اموال آنها را با اموال خود مخلوط نموده، می‌خوردند و در این عمل نه تنها رعایت عدالت را نمی‌کردند؛ بلکه گاه می‌شد که بعد از تمام شدن اموالشان، آنان را طلاق می‌دادند و گرسنه و برهنه رها می‌کردند. قرآن کریم با شدیدترین لحن از این عادت زشت و از این ظلم فاحش نهی فرمود:

ان الذين يأكلون اموال الیتامی ظلماً انما یأكلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیراً و اتوا

الیتامی و لا تبدل الخبیث بالطیب و لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوباً کثیراً.

قرآن کریم ضمن نهی از خوردن مال یتیم، هشدار می‌دهد که اگر ترسیدید که در مورد دختران یتیم نتوانید عدالت را رعایت بکنید و ترسیدید که به اموالشان تجاوز کنید و از ازدواج با آنها به همین جهت دل چرکین بودید، می‌توانید آنان را به حال خود واگذار نمایید و با آنها ازدواج نکنید.^{۵۰} «و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء» (نساء / ۳)؛ و اگر می‌ترسید که (به هنگام ازدواج با دختران یتیم) عدالت را رعایت نکنید (از ازدواج با آنها چشم‌پوشی کنید و) و با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید.

مفاد آیه شریفه این است که برای دوری از ستم کردن در حق دختران یتیم، با زنانی ازدواج

کنید که موقعیت اجتماعی و فامیلی آنها به شما اجازه ستم کردن را نمی‌دهد.^{۵۱}

و در جای دیگر به جای تأکید بر زنان یتیم و با توجه به مال آنان، حکم را متوجه عموم ایتم - مرد و زن - نموده و رعایت عدالت را درباره آنان - چه در مسائل مالی و چه غیر مالی - واجب کرده است. «و ان تقوموا لیتامی بالتوسط...» (نساء / ۱۲۷)؛ و با یتیمان به عدالت رفتار کنید.^{۵۲}

۳. عدالت در قضاوت

در اجتماع انسانی کم و بیش نزاع و کشمکش پدید می آید، چه بسا افرادی که به حق خود قانع نبوده و به خاطر زیاده خواهی و ترجیح منافع شخصی، حقوق دیگران را مورد تعرض قرار می دهند اینجاست که موضوع دادگاه و حکم قاضی مطرح می شود. بدون تردید دادرسی صحیح و اجرای قوانین حقوقی و کیفری، نقش مهمی در ثبات جامعه خواهد داشت.

نکته اساسی در فرایند دادرسی مقوله عدالت است و اساساً فلسفه وجودی دادگاه و قاضی اجرای عدالت است. اسلام با حساسیت و ظرافت ویژه ای به مقوله قضاوت توجه کرده و در این راستا رعایت عدالت را به نحو عجیبی مورد تأکید قرار داده است و همه کسانی را که در مسأله داوری دخالت دارند به التزام به عدالت فرا می خواند. از نگاه دین آنچه به رأی و نظر قاضی مشروعیت می بخشد، عدالت او است و اساساً فردی که فاقد عدالت است، شایستگی قرار گرفتن در جایگاه قضاوت را ندارد و رأی و حکم صادره از سوی او از نگاه شرع اعتباری ندارد. قرآن کریم در آیات مختلف، انسان ها را به عدالت در داوری دعوت نموده و از صدور رأی غیر عادلانه به شدت منع می کند.^{۵۳} اهمیت مقوله عدالت برای قاضی به حدی است که اسلام، او را به التزام به آن حتی در نگاه به طرفین دعوی مکلف می نماید.^{۵۴}

۴. عدالت در شهادت

مسأله دیگری که در باب عدالت در امر قضاوت باید ذکر شود عدالت شهود است. بدون تردید اقامه دلیل، در اثبات حقانیت یکی از طرفین دعوی نقش کلیدی دارد؛ و به همین جهت موضوع شهادت در امر داوری از جایگاه بالایی برخوردار است.

در اجتماع انسانی، به دلیل وجود روابط خویشاوندی و مانند آن، ممکن است حقیقت و اخلاق، قربانی این روابط شود؛ یعنی تصمیم گیری های افراد و گروه های اجتماعی تحت شعاع دوستی ها و دشمنی های آنان قرار گیرد. به طور طبیعی دخالت این امور در موضوع شهادت - به خاطر تأثیر زیادی که در دستیابی و محرومیت افراد از برخی حقوق دارد - بیشتر از سایر مقولات اجتماعی است. از این رو کتمان شهادت و یا ادای شهادت ناحق در جوامع مختلف

وجود دارد و این جریان در عصر جاهلیت شیوع زیادی داشته است، به طوری که از ابن عباس نقل شده، افراد تازه مسلمان حتی بعد از ورود به مدینه به دلیل ملاحظات خویشاوندی از ادای شهادت بر ضرر بستگان‌شان خودداری می‌کردند که قرآن کریم آنها را از این عمل نهی فرموده است.^{۵۵}

در چنین فضایی قرآن کریم بحث عدالت در شهادت را مطرح نموده و مسلمین را به شدت از شهادت باطل برحذر داشته و شهود را به التزام به آن - حتی در صورتی که، شهادت بر ضرر خود آنها و یا خویشاوندانشان باشد فرمان داده است.

«یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین والاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولیٰ بها فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا». (نساء / ۱۳۵)

ای کسانی که ایمان آوردید، کاملاً قیام به عدالت کنید. برای خدا شهادت دهید، اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما یا پدر و مادر و نزدیکان شما بوده باشد!...

قوامین صیغه مبالغه و جمع قوام به معنای بسیار قیام کننده است؛ یعنی باید در هر حال و در هر کار و در هر عصر و زمان قیام به عدالت کنید که این عمل خلق و خوی شما شود و انحراف از آن برخلاف طبع و روح شما گردد. این آیه یک اصل کلی و یک قانون کلی درباره اجرای عدالت را در همه موارد بدون استثناء ذکر می‌کند و به تمام افراد با ایمان فرمان می‌دهد قیام به عدالت کنند. سپس برای تأکید مطلب مسأله شهادت را عنوان کرده، می‌فرماید: به خصوص در مورد شهادت باید همه ملاحظات را کنار بگذارید و فقط به خاطر خدا شهادت به حق دهید؛ اگر چه به زیان شما یا پدر و مادر یا نزدیکان تمام شود.^{۵۶} و علایق شخصی شما را بر آن ندارد که آنچه را که دیدید تحریف و یا از بیان آن مضایقه نمایید.^{۵۷} و از سوی دیگر ثروت و ثروتمندان شما را وادار نسازد به اینکه از حق منحرف شوید و فقر فقیر هم شما را وادار نکند به اینکه به خاطر دلسوزی نسبت به او، به نفع او شهادت دهید؛ چون خدای تعالی از تو نسبت به آن دو مهربان‌تر است، از این رو اگر در جامعه از حق پیروی و قسط بیا داشته شود آن مجتمع، سر پای خود خواهد ایستاد و از پا در نخواهد آمد و در نتیجه هم غنی باقی می‌ماند و از پای در نمی‌آید و هم حال فقیر اصلاح می‌گردد.^{۵۸}

با اینکه مقصود آیه شریفه بیان حکم شهادت است با این حال قبل از پرداختن به مقصود اصلی، صفت قوام بالقسط را آورد. ابتدا حکم عمومی قیام به قسط را بیان کرد، سپس به اصطلاح عوام، به مسأله اصلی، گریز زد؛ چون این مسأله (شهادت)، یکی از فروع آن صفت (قوام

بالقسط) است؛ پس گویا فرمود: گواهانی در راه خدا باشید و این برای شما میسر نمی‌شود، مگر بعد از اینکه قوامین به قسط باشید، و برای گواهی دادن در راه خدا، ناگزیر باید نخست قوامین به قسط شوید. ۵۹.

۵. عدالت در حقوق زنان

از مباحث مهمی که در باب عدالت اجتماعی اسلام باید بیان شود مسأله حقوق و جایگاه زن در اسلام است. نگاهی به وضعیت زن در جامعه جاهلی این موضوع را بهتر روشن می‌سازد.

از جمله نابرابری‌هایی که در عصر جاهلی شیوع فراوانی داشت، نابرابری‌های مربوط به جمعیت زنان است. در آن دوران در حق زنان عدالت به هیچ وجهی رعایت نمی‌شد و آنان از جهات مختلف مورد ظلم واقع می‌شدند. اولین و مهم‌ترین بی‌عدالتی که درباره زنان وجود داشت سقوط دادن ارزش انسانی او بود. در فرهنگ جاهلی ارزش زن تا حدی پایین فرض می‌شد که زنده به گور کردن فرزندان دختر به سادگی و به طور گسترده رواج داشت اما این عمل مورد نکوهش قرآن کریم قرار گرفت. آنجا که فرمود: «وَ إِذِ الْمَوَدَّةُ سُئِلَتْ».^{۶۰}

زن در میان آنان، مانند کالایی خرید و فروش می‌شد، و از هرگونه حقوق اجتماعی و فردی، حتی حق ارث محروم بود روشنفکران عرب زن را در شمار حیوانات قرار داده و برای همین جهت در شمار لوازم و اثاث زندگی می‌شمردند.^{۶۱}

زنان آن دوره حتی از گرفتن مهریه خود نیز محروم بودند و مهریه آنان به پدران یا برادران آنان تعلق داشت. به همین جهت وقتی دختری متولد می‌شد برای گفتن تبریک به او عبارت «هینئا لك النافجه» را به کار می‌بردند؛ یعنی این مایه افزایش ثروت، تو را گوارا باد، کنایه از این که بعد از این دختر را شوهر می‌دهی و مهر او را دریافت می‌داری.^{۶۲}

اسلام که آیین حق و عدل است در مقابل این نظام نابرابر و فرهنگ ناعادلانه ایستاد و نگاه تبعیض‌آمیز نسبت به جمعیت زنان را تغییر داد و شأن و منزلت اجتماعی آنان را بالا برد.

اسلام برخلاف دیدگاهی که به زن جنبه طفیلی می‌دهد، به خلقت یکسان زن و مرد اشاره کرده است. «يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منها رجالا كثيرا و نساء...» ای مردم از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید. همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید و همسر او را (نیز) از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت...^{۶۳} و از سوی دیگر با الگو قرار دادن برخی از زنان وارسته؛^{۶۴} مانند

حضرت مریم و آسیه - همسر فرعون - به زن شخصیتی ارزشمند بخشید.

اسلام برای مبارزه با سنت غلط جاهلی حقوقی متناسب برای زن وضع نمود؛ به عنوان نمونه موضوع ارث را در ضمن چند آیه با حساسیت بیان نمود: «لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ الْإُنثَى». همچنین مردان را به شدت از کوتاهی در پرداخت مهریه زنان منع نمود و اذیت و آزار زن را برای بازپس‌گیری مهریه ممنوع کرد.^{۶۵}

۶. عدالت و تعدد زوجات

یکی از احکام مربوط به خانواده، تعدد زوجات است که در واقع یکی از ضروریات اجتماعی است، زیرا که اولاً مردان در حوادث گوناگون زندگی بیش از زنان در خطر نابودی قرار دارند و در جنگها و دیگر حوادث، قربانیان اصلی را آنها تشکیل می‌دهند؛ ثانیاً عمر زندگی جنسی مردان از زنان طولانی‌تر است؛ زیرا زنان در سنین معینی آمادگی جنسی خود را از دست می‌دهند در حالی که در مردان چنین نیست؛ ثالثاً زنان به هنگام عادت ماهانه و قسمتی از دوران حاملگی، عملاً ممنوعیت جنسی دارند؛ رابعاً زنانی هستند که همسران خود را به علل گوناگون از دست می‌دهند و معمولاً نمی‌توانند به عنوان همسر اول مورد توجه قرار گیرند.^{۶۶} با در نظر گرفتن این واقعیت که در این گونه موارد، تعادل جمعیتی میان زن و مرد به هم می‌خورد و زمینه فساد و فحشا در جامعه به وجود می‌آید، اسلام عزیز بهترین شیوه را در تعدد زوجات دید و با تعیین شرایط خاص این عمل را مشروع اعلام کرد. البته رعایت عدالت را پیش شرط آن قرار داد: «اگر می‌ترسید که عدالت را (درباره همسران متعدد) رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید.»^{۶۷} آیه شریفه ضمن تشریح جواز تعدد همسر، رعایت عدالت را لازمه آن می‌داند و کسانی را که توان رعایت عدالت در میان همسران متعدد، ندارند از این کار منع می‌کند. نکته قابل توجه اینکه آیه شریفه حکم تعدد زوجات را متعلق به خوف کرد نه علم؛ یعنی فرمود: «اگر می‌ترسید که نتوانید عدالت را بین چند همسر رعایت کنید... و فرمود اگر می‌دانید که نمی‌توانید عدالت برقرار کنید...»، علتش این است که در این امور که وسوسه‌های شیطانی و هواهای نفسانی، اثر روشنی در آن دارد غالباً علم برای کسی حاصل نمی‌شود و قهراً اگر خدای تعالی قید علم را آورده بود، مصلحت حکم فوت می‌شد.^{۶۸}

منظور از عدالت در بین زنان، این است که مرد در عمل و سلوک بین آنان مساوات و برابری را حفظ کند. اگر حق یکی را می‌دهد حق دیگری را نیز بدهد و دوستی و علاقمندی به یکی از آنان وادارش نکند که حقوق دیگران را ضایع بگذارد و به تعبیر قرآن کریم علاقه به یکی باعث

نشود که دیگری را به طور مطلق کنار بگذارد که نه شوهر داشته باشد و از شوهرش بهره‌مند شود و نه نداشته باشد تا بتواند همسر دیگری نماید و یا بی‌کار خود برود^{۶۹}: «فلا تقيلاوكل المييل فندروها كالمعلقه» (نساء / ۱۲۹).

تعدد زوجات از قدیم الایام و در بیشتر امت‌های قدیم، چون مصر و هند و فارس و بلکه روم و یونان نیز وجود داشت و در بعضی امت‌ها به عدد معینی منتهی نمی‌شد؛ مثلاً یهودیان و اعراب گاه می‌شد که با ده زن و یا بیست زن و یا بیشتر ازدواج می‌کردند.^{۷۰}

ولی هرگز این حساسیت درباره عدالت در میان آنان مشاهده نشده است؛ نه در میان خود زنان و نه میان فرزندان؛ به عنوان نمونه در ایران ساسانی رسم تعدد زوجات شایع بود و میان زنان و همچنین میان فرزندان آنها تبعیض قائل می‌شدند. یک یا چند زن، زنان ممتاز (پادشاه زن) خوانده می‌شدند و از حقوق کامل برخوردار بودند. سایر زنان، به عنوان چاکر زن و غیره خوانده می‌شدند و مزایای قانونی کمتری داشتند. اسلام همه این رسوم و عادات را منسوخ کرد؛ اجازه نداد که برای یک زن یا فرزندان او امتیازات قانونی کمتری قائل گردند.^{۷۱} مشروعیت چند همسری در اسلام در گرو رعایت عدالت قرار دارد و پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - نیز با حساسیت فراوان به رعایت این اصل پایبند بوده است. رعایت عدالت توسط پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در مورد همسران چنان بود که حتی به هنگام بیماری در خانه یکی از همسران خود توقف نمی‌کرد و درباره حضرت امیر علی (ع) می‌خوانیم که در آن روزی که متعلق به یکی از دو همسرش بود، حتی وضوی خود را در خانه دیگری نمی‌گرفت.^{۷۲}

عدالت اجتماعی و نابرابری

یکی از موضوعاتی که در بحث عدالت اجتماعی باید روشن شود رابطه آن، با نابرابری‌های اجتماعی است. در واقع این سؤال مطرح می‌شود که آیا مقوله عدالت با نابرابری اجتماعی سازگاری دارد؟ و آیا لازمه ایجاد جامعه عادلانه، از بین بردن نابرابری موجود در آن و مانع شدن از شکل‌گیری هرگونه نابرابری است؟ اسلام، رابطه این دو موضوع را چگونه می‌بیند؟ آیا اسلام، گونه‌هایی از نابرابری را به رسمیت می‌شناسد؟ در این قسمت با پاسخ به پرسش‌های ذکر شده، رابطه این دو موضوع را از دیدگاه اسلام، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

قبل از شروع بحث لازم به یادآوری است که برخی، قشربندی و نابرابری را دو مفهوم جدا می‌انگارند و در مقابل، برخی دیگر آن دو را مترادف می‌دانند. «ملوین تامین» در تعریف

قشربندی می‌گوید: «قشربندی و نابرابری دو اصطلاح مترادف‌اند و عبارت است از توزیع افراد هر گروه اجتماعی یا جامعه بر روی یک مقیاس. مراتب این موقعیت‌ها بر چهار معیار مبتنی است که عبارتند از قدرت، مالکیت، ارزیابی اجتماعی و پاداش روانی. این دو مفهوم در این نوشتار نیز به یک معنا به کار رفته است.»

رفیع‌پور در بیان قشربندی می‌گوید: «قشر یا لایه و قشربندی یکی از آن مفاهیمی است که از زمین‌شناسی گرفته و طی آن جامعه به لایه‌های زمین تشبیه شده است. همانند لایه‌های A و B و C در زمین‌شناسی، اعضای جامعه نیز به لایه‌ها و قشرهای: بالا، متوسط و پایین، طبقه‌بندی می‌شوند.^{۷۳}

مهم‌ترین معیارهای طبقه‌بندی انسان، در لایه‌ها و قشرهای اجتماعی عبارتند از: ۱. ثروت (از جمله درآمد و مالکیت) ۲. تحصیلات و تخصص (یعنی تواناییهای واقعی علمی - عملی و نه فقط مدرک) ۳. مشاغل، پایگاه بالا یا اقتدار.^{۷۴}

نابرابری یکی از جنبه‌های عمومی و همیشگی جوامع انسانی است و به تعبیر داهرندورف^{۷۵} از بدو پیدایش جوامع تاکنون، هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که در آن، انسانها از نظر ابزار ارضای نیاز و امکاناتشان برابر باشند و اساساً امکان ندارد برابری و تساوی تحقق یابد؛ زیرا انسانها به طور طبیعی از نظر توانایی جسمی و فکری با هم متفاوتند و حتی در شرایط یکسان هم از محیط و طبیعت به طور متفاوت بهره‌برداری می‌کنند. تاریخ و باستان‌شناسی به ما می‌آموزد که قشربندی اجتماعی، در دسته‌های کوچک ایلی - که از صورت‌های اولیه زندگی اجتماعی است - وجود داشته، و نخستین اسناد تاریخی معتبر به جا مانده از انسان چند هزار سال پیش، نشان می‌دهند که در میان بابلیان، ایرانیان، عبریان و یونانیان، «نجیب‌زادگی» از عوامل تعیین‌کننده پایگاه اجتماعی بوده است. جامعه ترکیبی بود از اغنیا و فقرا، زبردستان و زیردستان، آزادمردان و بردگان.^{۷۶} در دنیای امروز نیز نابرابری موج می‌زند و نظام قشربندی در دو سطح وجود دارد: یکی نظام قشربندی که کشورها و ملت‌ها را به دو دسته دارا و ندار تقسیم کرده است؛ دومی نظام قشربندی در درون هر ملت است، حتی در کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی.^{۷۷}

منشأ نابرابری

قبل از بررسی دیدگاه اسلام دربارهٔ مسأله نابرابری، اشاره‌ای به منشأ و ریشه نابرابری مناسب می‌باشد. منشأ نابرابری‌های اجتماعی و به عبارت دیگر عامل برخورداری برخی گروه‌های انسانی، از برخی امتیازات اجتماعی، دو چیز می‌تواند باشد:

الف) استعدادها و تواناییهای شخصی، که شخص و گروهی را در دستیابی به آن امتیازات، از سایرین جلو می‌اندازد.

ب) بی‌عدالتی‌ها و ستمگری‌ها و بهره‌کشی‌ها که منجر به محرومیت برخی انسانها از گرفتن حقوق فردی و اجتماعی آنان می‌شود و در مقابل گروههای دیگری را بدون توجه به استعدادها و تلاشهای آنان، از مواهب اجتماع برخوردار می‌کند.

در نظر برخی متفکران علوم اجتماعی، واژه نابرابری برای همین قسم دوم به کار می‌رود؛ یعنی نابرابری آن است که عده‌ای بیشتر از آنچه برای جامعه کار می‌کنند بهره‌برند و میزان امتیازات و تشویق‌هایی که از یک موقعیت اجتماعی می‌گیرند، بسیار بیشتر از اهمیت نقشی است که در آن موقعیت ایفا می‌کنند.^{۷۸}

روسو می‌گوید: «در میان انسان‌ها دو نوع نابرابری وجود دارد: نخستین آن، نابرابری طبیعی است و این همان نوعی است که در وضع طبیعی وجود داشت و عبارت بود از تفاوت‌هایی مانند سن، سلامتی، توانایی بدنی، صفات ذهنی یا روحی. دومین نابرابری، نابرابری اخلاقی یا سیاسی است که در وضع طبیعی وجود نداشت و انسان با ایجاد جامعه مدنی آن را هم به وجود آورد. نابرابری نوع دوم دو نتیجه به بار می‌آورد، از یک سو سبب ثروتمندی، قدرتمندی و افتخار می‌شود و از سوی دیگر عده‌ای را در وضعیت اطاعت کامل قرار می‌دهد.»^{۷۹}

اسلام و مسأله نابرابری

در بررسی دیدگاه اسلام نیز تقسیم‌بندی ذکر شده درباره نابرابری، یعنی نابرابری طبیعی و اخلاقی، مطرح می‌شود. آنچه که از آموزه‌های اسلامی فهمیده می‌شود این است که اسلام، ضمن رد نابرابری اخلاقی - که در آینده درباره آن سخن خواهیم گفت - به نابرابری طبیعی مهر تأیید می‌زند؛ بلکه آن را ضرورت زندگی اجتماعی می‌داند. مرحوم علامه طباطبایی در این رابطه، می‌فرماید:^{۸۰} «یکی از تفاوت‌ها و اختلافهایی که در عالم انسانی است و چاره‌ای از آن نیست، بلکه لازمه استمرار و استحکام اجتماع بشر می‌باشد، اختلاف طبایع افراد است که منتهی به اختلاف بنیه‌ها می‌گردد؛ چون ترکیبات بدنی افراد، اختلاف دارد و این اختلاف باعث اختلاف در استعدادهای بدنی و روحی می‌شود و با ضمیمه شدن اختلاف محیط و آب و هواها، اختلاف سلیقه و سنن و آداب و مقاصد و اعمال نوعی تفاوت در مجتمعات انسانی پدیدار می‌آید و در علم الاجتماع و مباحث آن ثابت شده که اگر این اختلافات نمی‌بود بشر حتی یک چشم بر هم

زدن قادر به زندگی نبود. خدای سبحان این اختلاف در میان انسانها را به خود نسبت داده و فرموده است: «نحن قسمنا بینهم معیشتهم... و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیَتَّخِذَ بعضاً سخریا» یعنی: ما معیشت آنها را در حیات دنیا، میان آنان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر کرده (و با هم تعاون نمایند).^{۸۱}

این آیه شریفه، مسأله تسخیر برخی انسانها توسط برخی دیگر را به خدای سبحان نسبت داده است و البته مراد از آن تسخیر، استخدام عمومی مردم نسبت به یکدیگر است؛ چون زندگی انسان زندگی جمعی است و اداره این زندگی جمعی، جز از طریق تعاون و همکاری نسبت به یکدیگر و خدمت متقابل ممکن نیست؛ یعنی هر گروهی امکانات و استعدادها و آمادگی‌های خاصی دارند که در یک رشته از مسائل زندگی می‌توانند فعالیت کنند و طبعاً خدمات آنها در آن رشته در اختیار دیگران قرار می‌گیرد؛ همان‌گونه که خدمات دیگران در رشته‌های دیگر، در اختیار آنها قرار می‌گیرد؛ بنابراین استخدامی متقابل نسبت به هم دارند.^{۸۲} بنابراین وقتی که خدای سبحان، طبیعت بشر را متفاوت آفریده و توانمندی‌ها و استعدادهای متفاوت به او داده، طبیعی است که نابرابری‌های اجتماعی را که از پی این اختلافات بروز می‌کند، نیز تأیید کرده، آن را در تعارض با عدالت اجتماعی نداند. به تعبیر شهید مطهری جامعه خود به خود مقامات و درجات دارد و در این جهت مثل پیکر است، وقتی که مقامات و درجات دارد، باید تقسیم‌بندی و درجه‌بندی بشود، راه منحصر، آزاد گذاشتن افراد و زمینه مسابقه فراهم کردن است، همین که پای مسابقه به میان آمد خود به خود به موجب اینکه استعدادهای در همه یکسان نیست، و به موجب اینکه مقدار فعالیت و کوششها یکسان نیست، اختلاف و تفاوت به میان می‌آید، یکی جلو می‌افتد و یکی عقب می‌ماند، یکی جلوتر می‌رود و یکی عقب‌تر. مقتضای عدالت این است که تفاوتی که خواه ناخواه در اجتماع هست تابع استعدادهای و لیاقتها باشد.^{۸۳}

تعارض عدالت اجتماعی با تبعیض نه تفاوت

تفاوتها و نابرابری‌هایی که در مورد امتیازات و حقوق برخی افراد و گروههای اجتماعی نسبت به سایرین ذکر شد، منافاتی با عدالت اجتماعی ندارد، چیزی که در مقابل عدالت اجتماعی قرار می‌گیرد، نابرابری برخاسته از روابط ناسالم اجتماعی و بهره‌مندی عده‌ای خاص، از امتیازات اجتماعی، بدون شایستگی و تنها از طریق رانت و زد و بندهای سیاسی است.

استاد شهید مرتضی مطهری در این باره می‌فرماید: آنچه مذموم است تبعیض است - و در واقع مقابل عدالت همان تبعیض می‌باشد - نه تفاوت و نابرابری. تبعیض آن است که در شرایط مساوی فرق گذاشته شود. در جهان خلقت تفاوت وجود دارد نه تبعیض و تفاوت قائل شدن برای افراد و گروه‌های نامساوی عین عدل است و خلاف آن تبعیض است و ظلم؛ چنان‌که معلم برای شاگرد فعال و خوب با شاگرد غیر فعال فرق قایل است.^{۸۴} جامعه بی‌طبقه اسلام، یعنی جامعه بی‌تبعیض، یعنی جامعه‌ای که امتیازات موهوم در آن بی‌اعتبار است، نه جامعه بی‌تفاوت که حتی امتیازات و مکتسبات و لیاقتها و استعدادها نیز در آن اجباراً نادیده گرفته می‌شود.^{۸۵}

خداوند سبحان انسان‌ها را با استعداد و توانایی‌های متفاوت آفرید و در عدالت اجتماعی اسلام نیز، این استعدادها نادیده گرفته نشده است. در واقع عدالت اسلام به معنای حقوق برابر افراد، بدون توجه به شایستگی‌ها و توانایی‌های آنها نیست. باید روی استعدادهای جسمی و فکری و روحی صاحبان استعداد حساب نمود و فرصتی به دستشان داد که عالی‌ترین نتایج خود را بدهند، و اجتماع از نتایج آن استفاده کند نه اینکه راه را بر این استعدادها ببندیم و با برقراری تساوی بین آنها و استعدادهای ضعیف، بدانها ستم کنیم و مانع فعالیت و رشد و تکامل آنها شده، شیرازه آنها را بگسلیم.^{۸۶}

در جامعه اسلامی - که بر پایه عدالت بنا شده، استفاده از امکانات عمومی، یا در نظر گرفتن این تفاوت‌ها عمل می‌شود؛ که نمونه آن تقسیم اموال عمومی است. اموال عمومی به سه دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته از اموال را باید در میان همه تقسیم کرد - که حضرت امیر (علیه السلام) بیت‌المال را از این دسته می‌دانست و آن را متعلق به همه افراد جامعه می‌دانست؛ از این رو در تقسیم آن مساوات را رعایت می‌کرد. دسته دوم را باید با تفاوت، میان افراد پخش کرد، دسته سوم از اموال را باید به طور ویژه و اختصاصی بین برخی تقسیم کرد. مساوات در آنجا جریان دارد که همه افراد هم دوش و همسان در انجام کاری ایفای وظیفه کرده باشند؛ مثلاً غنائم یک نبرد در میان همه مجاهداتی که یکسان رنج برده‌اند یکسان تقسیم می‌شود؛ اما اگر در این میان برخی بیشتر رنج برده باشند و سهم افزون‌تری داشته باشند، غنائم بیشتری دریافت می‌کنند و اگر گروهی از حضور در میدان نبرد شانه خالی کرده باشند، هرگز بهره‌ای از این دستاوردهای جنگی ندارند، پس هر سه شکل بهره‌ها در اموال عمومی نمایان است: مساوات، تفاوت، اختصاص.^{۸۷}

محروم علامه طباطبایی(ره) در این باره می‌فرماید: «تمام افراد بشر دارای فطرت بشری هستند و اسلام، شریعت خود را براساس فطرت و خلقت بنا کرده است و آنچه فطرت اقتضاء دارد این است که باید حقوق و وظایف؛ یعنی گرفتنی‌ها و دادنی‌ها بین تمامی افراد و اجزای اجتماع مساوی باشد و اجازه نمی‌دهد که یک طایفه، از حقوق بیشتری برخوردار و طایفه‌ای دیگر از حقوق اولیه خود محروم باشد؛ و به عبارت دیگر تمامی افراد اجتماع باید در هر حکمی برابر و مساوی باشند و در نتیجه احکامی که علیه آنان است، با احکامی که به نفع آنهاست برابر باشد و این همان عدالت اجتماعی است که اسلام منادی آن است. ولی باید دانست که مقتضای این تساوی در حقوق که عدل اجتماعی به آن حکم می‌کند این نیست که تمامی مقام‌های اجتماعی، متعلق به تمامی افراد جامعه باشد؛ بلکه معنای تساوی این است که هر صاحب حقی به حق خود برسد و هر کس به قدر وسعش پیش برود... احکام اسلام در عین حال که به معنای تساوی حقوق افراد خاص است تفاوت را هم نادیده نمی‌گیرد؛ چنانکه در موضوع زنان، از طرفی ارث آنان کمتر، و آنان را از تصدی مصدر قضاوت و ولایت منع می‌کند ولی از طرفی تدبیر منزل و تربیت اولاد را که بیشتر با احساس و عاطفه تناسب دارد به زن می‌سپرد، پس وزن هر یک را در زندگی زناشویی در نظر می‌گیرد.^{۸۸}

بنابراین معلوم شد آنچه در اندیشه اسلامی، منفی شناخته شده، نابرابری غیر طبیعی یا به تعبیر روسو، نابرابری اخلاقی یا سیاسی است و طرح بحث عدالت اجتماعی در جهت مبارزه با این نوع نابرابری است که دقیقاً در مقابل عدالت قرار می‌گیرد و وجود چنین نابرابری در هر جامعه‌ای معرف ناعادلانه بودن آن نظام اجتماعی است.

نظام‌های قشربندی در هنگام ظهور اسلام

اسلام هنگامی ظهور کرد که روابط ناعادلانه اجتماعی و قشربندی ظالمانه بر جامعه بشری حاکم بود. دو امپراتوری بزرگ در دنیای آن روز وجود داشت که بخش اعظم عالم را در بر می‌گرفت و نظام حاکم بر هر دو مبتنی بر قشربندی ظالمانه بود.

ساختار حکومت ساسانی - که یکی از دو امپراتوری به شمار می‌آمد - بر پایه روابط غیر عادلانه شکل گرفته بود. حکومت طبقاتی که از دیر زمان در ایران وجود داشت، در عهد ساسانیان به شدیدترین وجهی درآمده بود. طبقات اشراف و روحانیون، کاملاً از طبقه‌های دیگر ممتاز بودند. تمامی پستها و شغل‌های حساس اجتماعی مخصوص آنان بود. پیشه‌وران و

دهقانان از تمام مزایای حقوقی اجتماعی محروم بودند، به جز پرداخت مالیات و شرکت در جنگها و وظیفه دیگری نداشتند.^{۸۹}

امپراتوری روم نیز وضعیتی مشابه حکومت ساسانی داشت؛ به عنوان نمونه هیچ‌گاه به تساوی همگی طبقات در حق انتخاب و سایر حقوق اجتماعی اعتراف نکرده و حق تصرف در عمومی و سیاست داخلی و خارجی، همیشه برای طبقه اشراف و نبلاء محفوظ بوده است.^{۹۰}

از سوی دیگر، پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- در منطقه‌ای مبعوث به رسالت و مأمور به تبلیغ دین اسلام شد که بدترین شکل قشربندی بر آن دیار سایه افکنده بود. در سرزمین عربستان، مساوات به ذهن کسی خطور نمی‌کرد و اختلاف طبقات به شدیدترین وجهی حکومت داشت. در آن سرزمین خانواده‌هایی می‌زیستند که خویش را از سایرین برتر می‌شمردند و به حکم عقیده غلط، امتیازات بسیاری برای خود قائل بودند و نسبت به مردم تکبر می‌فروختند.^{۹۱} در چنین فضای غبارآلود و غلبه نظام طبقاتی تبعیض‌آمیز، اسلام آیین عدالت محور و در تعارض آشکار با بنیادهای نابرابری را به رخ جهانیان کشید. پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- با استفاده از آموزه‌های وحی، با بذل کوشش فراوان به مبارزه با این جریان پرداخت. و پیام قرآن کریم را -که حاکی از نفی امتیازات موهوم است- به مردم ابلاغ نمود و تنها ملاک برتری را تقوای الهی معرفی نمود: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرکم عندالله اتقیکم...» (حجرات / ۱۳) یعنی ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین نزد خداوند با تقوی‌ترین شما است... مفهوم آیه شریفه این است که مردم از این جهت که مردم هستند همه با هم برابرند و هیچ اختلاف و فضیلتی در بین آنان نیست. کسی بر کسی برتری ندارد و تنها اختلافی که در خلقت آنان دیده می‌شود شعبه و قبیله است و تنها به این منظور در بین آنان به وجود آمده که یکدیگر را بشناسند تا اجتماعی که در بینشان منعقد شده نظام پذیرد، نه اینکه به یکدیگر تفاخر کنند، یکی به نسبت خود ببالد یکی به سفیدی پوستش فخر بفرشد و یکی به خاطر همین امتیازات موهوم، دیگران را در بندگی خود بکشد و یکی دیگری را استخدام کند.^{۹۲} مهم‌ترین کار پیامبر اکرم -صلی الله علیه و آله- در فرایند مبارزه با نابرابری حاکم، تغییر و از بین بردن ارزش‌هایی بود که نظام غیر عادلانه جاهلی، بر روی آن استوار بوده است.

در زمان پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - و تا مدتی بعد از رحلت آن عزیز - که حاکمان از سیره نبوی، فاصله نگرفته بودند - هر کجا که قلمرو حکومتی اسلام گسترش می یافت، نظام مبتنی بر عدالت اجتماعی، جایگزین نظام قشربندی می شد. و دیگر وابستگی قومی و قبیله ای و یا نژادی، به عنوان امتیاز اجتماعی و ملاک و معیار برخورداری از خیرات اجتماعی قرار نمی گرفت؛ بلکه تنها تقوی، ملاک برتری بوده و شایستگی و لیاقت فردی باعث بهره مندی از امتیازات و احراز موقعیت ها و نیز منزلت اجتماعی می شده است.

اسلام و مکانیسم های اجتماعی پیشگیری از قشربندی ظالمانه

اسلام برای نفی این نوع قشربندی و پیشگیری از به وجود آمدن نابرابری ظالمانه در نظام اجتماعی، مکانیسم مناسبی ارائه داده است. بدون تردید به کار گرفتن آن، بهترین روش برای رهایی جامعه بشری از نابرابری های ناعادلانه ای است که بشر در طول تاریخ از آن رنج می برده است. این روش، توسط پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در طول دوران رسالت و به ویژه زمانی که در مدینه، حکومت تشکیل داد به کار گرفته شد. در اینجا به برخی از آن روش ها و شاخص ها اشاره می شود.

۱. نفی امتیاز ویژه از حاکمان و کارگزاران نظام

در نظام های قشربندی، حاکمان و صاحب منصبان از امتیازاتی بهره می برند که دیگر گروه های جامعه از آن محروم اند. مواهب جامعه و خیرات اجتماعی بیش و پیش از آنکه به دیگران برسد به کام آنان فرو می رود و به تعبیر ملوین، در این گونه نظام ها تلاش می شود که بیشترین امتیازات را برای اشخاصی فراهم کنند که رده های بالای سلسله مراتب اجتماعی را اشغال کرده اند و بیشترین سهم پاداش را دریافت می کنند،^{۹۳} و اساساً یکی از زمینه های به وجود آمدن نابرابری اجتماعی همین امتیازات ویژه حاکمان جامعه است. ولی در نظام اسلامی که بر محور عدالت استوار است چنین امتیازات و نابرابری هایی، وجود ندارد.

امام سجاد - علیه السلام - در تبیین حقوق متقابل هیئت حاکمه و مردم می فرماید: «و اما حق رعیتک بالسلطان فان تعلم انهم انما صاروا رعیتک لضعفهم و قوتک فتجب ان تعدل فیهم و تكون لهم کالوالد الرحیم و تغفر لهم جهلهم و لا تعاجلهم بالعقوبه و...»؛ یعنی: «حق مردم بر والی آن است که والی باید بداند این یک نعمت آزمایشی است که خداوند سبحان به او و دیگر مسئولین داده

است. لذا باید عدالت را درباره مردم رعایت کند و نسبت به آنها همانند پدر، مهربان باشد و از نادانیهای برخی بگذرد و فوراً مبادرت به عقوبت آنها نکند.»

هر مسئولی نسبت به حوزه مسئولیت خود، والی به شمار می‌آید و قلمرو نفوذ مسئولیت او، به منزله رعیت اوست؛ بنابراین هر فردی که در نظام جمهوری اسلامی عهده‌دار بخشی از مسئولیت باشد، موظف است نسبت به محدوده رسالت کارگزاری خویش، امینی عادل و سرپرستی مهربان و خدمتگزاری دلسوز باشد.^{۹۴}

۲. تحرک اجتماعی در جامعه اسلامی

اصطلاح تحرک اجتماعی، به جابه‌جایی افراد از یک پایگاه اجتماعی به پایگاه اجتماعی دیگر اطلاق می‌شود. تحرک اجتماعی از یک جهت به دو قسم تقسیم می‌شود: تحرک عمودی و تحرک نزولی؛

تحرک عمودی عبارت است از تغییر پایگاه فرد، هنگامی که از یک طبقه اجتماعی به طبقه اجتماعی دیگر انتقال می‌یابد. (فرد در تحرک عمودی، یا در نردبان اجتماعی، سیر صعودی را می‌پیماید و پایگاهش ترقی می‌کند و یا سیر نزولی می‌کند و پایگاهش تنزل می‌یابد.) و تحرک افقی عبارت است از انتقال فرد از یک پایگاه اجتماعی به پایگاه اجتماعی دیگر که در همان سطح است. فردی که شغلهش را تغییر می‌دهد، در صورتی که این تغییر شغل تأثیری در پایگاه اجتماعی‌اش نگذارد، به تحرک افقی دست زده است.^{۹۵}

اسلام با نادیده گرفتن ملاک‌های جاهلی، زمینه اجتماعی را برای تحرک عمودی افراد مختلف، براساس شایستگی و تلاش آنان فراهم نموده است. در اندیشه اسلامی، نظام آپارتایدی - که موجب بسته شدن جامعه می‌شود - هیچ جایگاهی ندارد. و پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - سدّ محکمی که مانع رشد طبقه پایین می‌شد و آنها را از دستیابی به موقعیت‌های بالای اجتماعی بازمی‌داشت، شکست و در توزیع سمت‌های اجتماعی به توانمندی و کاردانی و تقوای افراد توجه می‌نمود. در نتیجه این سیاست‌ها، بسیاری از کسانی که تا قبل از اسلام و تشکیل حکومت اسلامی هیچ شأن و منزلتی نداشتند به جایگاه حساس جامعه رسیدند. کسانی چون ابو جهل و ابولهب... که در دوران جاهلیت دارای منزلت اجتماعی بالایی بودند، در حکومت اسلامی دیگر آن جایگاه را نداشتند. حضرت امیر - علیه السلام - نیز براساس آموزه‌های اسلامی، و در آغازین روزهای خلافتش، به مقابله با نظام قشربندی شکل گرفته در

زمان عثمان پرداخت و بستر اجتماعی را برای تحرک سعودی همگان و به ویژه قشر ضعیف فراهم کرد. چنان که آن حضرت در نهج البلاغه می‌فرماید:

سوگند به خدایی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - را به حق مبعوث کرد، سخت آزمایش می‌شوید؛ چون دانه‌ای که در غربال ریزند، یا غذایی که در دیگ گذارند به هم خواهید ریخت، زیر و رو خواهید شد تا آن که پایین به بالا و بالا به پایین رود؛ آنان که سابقه‌ای در اسلام داشتند و تا کنون منزوی بودند بر سرکار آیند و آنها که به ناحق پیشی گرفتند عقب‌زده شوند.^{۹۶}

حمایت‌های اقتصادی از طبقه فرودست

در جوامع بشری همواره کسانی وجود دارند که به خاطر عوامل طبیعی یا غیر طبیعی، از ثروت و امکانات مادی محروم می‌گردند و تحت عنوان فقرا و مساکین یا طبقه فرودست شناخته می‌شوند. این گروه ممکن است به خاطر نداشتن ثروت و قدرت مالی، از دستیابی به بسیاری از فرصت‌های اجتماعی بی‌بهره بمانند و عدم حمایت از آنان در عقب‌ماندگی و تضییع حقوق فردی و اجتماعی‌شان مؤثر خواهد بود.

عدالت اجتماعی اسلام اقتضاء می‌کند که از دارایی و توانمندی گروه‌های بهره‌مند جامعه، در جهت بالا آوردن سطح زندگی طبق پایین جامعه استفاده شود و قشر برخوردار جامعه را مکلف به تأمین بخشی از نیازمندی‌های عقب‌ماندگان می‌کند و این را نه تنها عادلانه؛ بلکه لازم می‌داند.^{۹۷}

اسلام، برنامه اقتصادی خود را طوری سامان داده است که در صورت به کارگیری درست آن، از شکاف طبقاتی و نابرابری افسارگسیخته جلوگیری می‌کند.

یکی از آن برنامه‌ها، واجب کردن خمس و زکات است. اسلام دو قسم مالیات ثابت، به نام زکات و خمس وضع نموده است و برخلاف دیگر روش‌های اجتماعی - که مالیات را فقط در امور عامه اجتماعی مصرف می‌کنند، بخش مهم این درآمدها را به فقیران و مستمندان اختصاص داده تا نواقص زندگی خود را رفع نمایند.^{۹۸}

البته اسلام برای کاهش شکاف طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی و برطرف نمودن نیازهای طبقه فرودست و قشرهای پایین جامعه، فقط به واجب کردن زکات و خمس و کفارات اکتفا نکرده و برای آنان حقوقی - غیر از خمس و زکات و... - در اموال ثروتمندان وضع نموده است: «والذین فی اموالهم حق معلوم، للسائل والمحروم» (معارج / ۲۴-۲۵)؛ و آنها که در اموالشان حق

معلومی است، برای تقاضا کننده و محروم.

آیت‌الله جوادی در تفسیر این آیه شریفه می‌فرماید: از این آیه شریفه استفاده می‌شود که در همان بامداد ظهور اسلام حقی شناخته شده برای بینوایان در نظر گرفته شده است. این حق الهی است و باید با سپاس و احترام پرداخت گردد. پردازنده‌ی این حق نباید گمان کند که چیزی از خود می‌پردازد، بلکه باید بداند که این حق، از آن بینوا است.^{۹۹}

حضرت امیر - علیه السلام - در نامه خود به مالک اشتر، ضمن تقسیم‌بندی قشرهای مختلف اجتماعی، از طبقه‌ای نام می‌برد تحت عنوان «طبقه سفلی» و برای آنان حقوقی می‌شمارد و والی را ملزم به استیفای این حقوق می‌نماید:

«ثم الله في الطبقة السفلى من الذين لا حيلة لهم والمساكين والمحتاجين و اهل البؤس والزمى، فان في هذه الطبقة قانعا ومعترًا، واحفظ لله ما استحفظك من حقه فهم، واجعل لهم قسما من بيت الله و قسما من غلات صوافى الاسلام في كل بلد.»

سپس خدا را خدا را در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره‌ای ندارند، (و عبارتند) از زمین‌گیران، نیازمندان، گرفتاران و دردمندان، همانا در این طبقه محروم، گروهی خویشتن‌داری کرده و گروهی به‌گدایی دست نیاز برمی‌دارند، پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است. بخشی از بیت‌المال و بخشی از غله‌های زمین‌های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین جامعه اختصاص بده.^{۱۰۰}

پی‌نوشتها:

۱. احمد واعظی، «عدالت اجتماعی و مسایل آن»، قیسات، ش ۳۳، ص ۱۹۰.
۲. محمدعلی موحد، در هوای حق و عدل از حقوق طبیعی تا حقوق بشر، ص ۳۱۸-۳۱۹.
۳. فیروزآبادی، قاموس المحيط، ج ۴، ص ۱۲.
۴. بهرام اخوان کاظمی، عدالت در اندیشه سیاسی اسلام، ص ۲۸.
۵. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷، ترجمه دشتی، ص ۵۲۷.
۶. درآمدی بر حقوق اسلامی، ص ۲۰۱، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (نقل از سید جمال‌الدین موسوی، عدالت اجتماعی در اسلام).
۷. فیروزآبادی، قاموس اللغة، به نقل از سید جمال‌الدین موسوی، عدالت اجتماعی، ص ۲۶.
۸. مرتضی مطهری، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، ج ۶، ص ۴۶.
۹. جمیل صلیبا، فرهنگ علوم فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی، ص ۴۶۱.
۱۰. موسوی، سید جمال‌الدین، عدالت اجتماعی در اسلام، ص ۱۷۷-۱۷۸.
۱۱. محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱، ص ۵۷۰.
۱۲. ر.ک: مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۲۲۰-۲۲۱.
۱۳. نهج البلاغه، خطبه ۳.

۱۴. طلاق (۶۵)، آیه ۲.
۱۵. نساء (۴)، آیه ۱۳۵.
۱۶. بقره (۲)، آیه ۲۸۶.
۱۷. حجرات (۴۹)، آیه ۹.
۱۸. حدیث ولایت، ج ۱، ص ۱۴۵.
۱۹. همان، ج ۳، ص ۳.
۲۰. ر.ک: عبدالله جوادی آملی، بنیان مرصوص امام خمینی در بیان و بنان، ص ۳۳۹.
۲۱. مرتضی مطهری، بیست گفتار، ص ۶۶.
۲۲. همان، ص ۱۰۲.
۲۳. ر.ک. مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۲۶۲-۲۶۳.
۲۴. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۶۱.
۲۵. ر.ک: عماد افروغ، نگرشی دینی و انتقادی به مفاهیم عمده سیاسی، ص ۱۵۷. (الیگازشی: نظامی حکومتی که در آن، جامعه به دست چند تن صاحب قدرت نظامی، سیاسی یا اقتصادی اداره می‌شود).
۲۶. اندیشه‌های امام خمینی، مجموعه مقالات، ج اول، (دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی اندیشه اسلامی، ۱۳۶۸).
۲۷. سخنرانی در تاریخ ۱۲ / ۱۱ / ۵۷. نقل از اندیشه‌های امام خمینی، پیشین، ص ۵۳۴.
۲۸. سخنرانی در تاریخ ۱۲ / ۱ / ۵۸، نقل از همان، ص ۵۳۵؛ صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۳۷.
۲۹. نهج البلاغه، خطبه ۲۷، ترجمه دشتی، ص ۷۵.
۳۰. نهج البلاغه، نامه ۵۳، همان، ص ۴۰۳.
۳۱. مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۶۰.
۳۲. ر.ک: عماد افروغ، همان، ص ۱۵۰.
۳۳. امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، ۱۳۷۳، ص ۴۴.
۳۴. مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۰۶-۱۰۵.
۳۵. نهج البلاغه، خ ۳۳، ترجمه محمد دشتی، ص ۵۹.
۳۶. ر.ک: مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار - علیهم السلام -، ص ۲۶۱.
۳۷. جعفر سبحانی، فروغ ولایت، ص ۲۵۱.
۳۸. ر.ک: همان، ص ۳۱۳.
۳۹. ر.ک. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۱۴۳.
۴۰. ر.ک: فروغ ولایت، ص ۳۴۹.
۴۱. نهج البلاغه، همان، ص ۳۸.
۴۲. جواد سلیمانی، «نقش خواص در تضعیف حکومت علی (علیه السلام)»، مجله معرفت، ش ۵۲، ص ۳۲.
۴۳. بیست گفتار، ص ۱۳.
۴۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶، ص ۱۶۹.
۴۵. در هوای حق و عدل از حقوق طبیعی تا حقوق بشر، ص ۱۵۰.
۴۶. سخنرانی مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس و معاونین سازمان برنامه و بودجه، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۵.
۴۷. محمدتقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج سوم، ص ۱۹۲ - ۱۹۱.
۴۸. مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص ۷.
۴۹. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت فقاقت و امامت، ص ۱۲۸.

۵۰. المیزان، ج ۴، ص ۲۶۳-۲۶۵.
۵۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۵۴.
۵۲. نساء (۴)، آیه ۱۲۷.
۵۳. نساء (۴)، آیه ۵۸.
۵۴. تبيان، دفتر بیست و دوم، ص ۱۶۴.
۵۵. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۶۲-۱۶۳.
۵۶. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۶۱-۱۶۳.
۵۷. ر.ک: المیزان، ج ۵، ۱۷۶.
۵۸. ر.ک: همان، ص ۱۷۷.
۵۹. ر.ک: همان، ص ۱۷۶.
۶۰. تکویر (۸۱)، آیه ۸.
۶۱. فروغ ابدیت، ج اول، ص ۵۰.
۶۲. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۸۹-۱۹۰.
۶۳. نساء (۴)، آیه ۱.
۶۴. تحریم (۶۶)، آیه ۱۱.
۶۵. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام، ص ۱۹۲، با تصرف و تلخیص.
۶۶. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۵۸-۳۵۷.
۶۷. نساء (۴)، آیه ۳.
۶۸. المیزان، ج ۴، ص ۲۶۸.
۶۹. المیزان، ج ۵، ص ۱۶۴.
۷۰. المیزان، ج ۴، ص ۲۹۱.
۷۱. نظام حقوق زن در اسلام، ص ۳۴۸.
۷۲. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۵۵.
۷۳. ر.ک: رفیع پور، فرامرز، آناتومی جامعه، ص ۴۴۰.
۷۴. همان، ص ۴۴۱.
۷۵. همان، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی کاربردی، ص ۴۴۲.
۷۶. ر.ک: ملوین تامین، جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری اجتماعی، ص ۲۸.
۷۷. همان، ص ۲۸.
۷۸. رفیع پور، فرامرز، آناتومی جامعه، ص ۴۴۳.
۷۹. حسن حاجی حسینی، عدالت اجتماعی از دیدگاه امیرالمؤمنین (ع) و سه تن از اندیشمندان اجتماعی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ص ۸۶.
۸۰. ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۱۱، ص ۸۱.
۸۱. زحرف (۴۲)، آیه ۳۲، ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی.
۸۲. المیزان، ج ۱۸، ص ۱۴۸؛ تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۵۰-۵۲.
۸۳. بیست گفتار، ص ۱۲۸.
۸۴. عدل الهی، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.
۸۵. بیست گفتار، ص ۱۳۶.



شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رستال جامع علوم انسانی

۸۶. سید قطب، عدالت اجتماعی در اسلام، ص ۸۷-۸۸.
۸۷. ر.ک: همان، ۴۳-۴۴.
۸۸. المیزان، ج ۲، ص ۳۹۴ و ۴۱۳.
۸۹. فروغ ابدیت، ج اول، ص ۷۷.
۹۰. بلاغی، صدرالدین، عدالت و قضا در اسلام، ص ۹۳.
۹۱. همان.
۹۲. المیزان، ج ۱۸، ص ۵۱۸.
۹۳. ر.ک. ملوین تامین، جامعه‌شناسی قشربندی و نابرابری اجتماعی، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، ص ۱۸۱.
۹۴. عبدالله جوادی آملی، اخلاق کارگزاران در حکومت اسلامی، ص ۱۷۷.
۹۵. ر.ک: بروس کوئن، مبانی جامعه‌شناسی، مترجمان غلامعباس توسلی و رضا فاضل، ص ۲۶۱-۲۶۲.
۹۶. نهج البلاغه، خطبه ۱۶، ص ۳۹.
۹۷. ر.ک: سید جمال‌الدین موسوی، عدالت اجتماعی در اسلام، ص ۳۴۲.
۹۸. ر.ک: محمد علامی هشترودی، سیمای اقتصاد اسلامی، ص ۱۵۸.
۹۹. ر.ک: گروهی از نویسندگان، حقوق بشر از دیدگاه اسلام، ص ۴۶.
۱۰۰. نهج البلاغه، نامه ۵۳، ص ۴۱۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی